

پاسخی به شبهات پیرامون سوگندهای قرآن

سید محمد موسوی مقدم *

چکیده

سوگند به ذات الله، جان پیامبر ﷺ، قرآن، فرشتگان و نیز سوگند به زمان و مکان‌های خاص و برخی دیگر از مخلوقات و اجزای طبیعت از جمله سوگندهایی است که در قرآن کریم وجود دارد. این امر موجب شده تا برای برخی انگاره غیروحیانی بودن قرآن پدید آید. آنان بر این باورند که با توجه به معنای عرفی سوگند و اهدافی که برای استفاده از آن وجود دارد، نمی‌توان پذیرفت که خداوند علیم و حکیم برای اثبات حقانیت خود از سوگند بهره برده باشد؛ زیرا کسی از سوگند بهره می‌برد که از صحت گفتار خود نامطمئن باشد. حال خدایی که عالم مطلق، قادر مطلق و غنی مطلق است، چرا باید برای اثبات سخنانش به سوگند متوسل شود؟ آیا این دلیل روشنی بر انسانی بودن قرآن نیست؟

بررسی زمینه‌های انگیزشی سوگند در زندگی بشر و تبیین تفاوت‌های ماهوی آن با سوگندهای قرآن به اثبات حکیمانه بودن سوگندهای قرآن و محقق شدن اهدافی که در پس آن نهفته است، منجر خواهد شد.

کلیدواژگان: حلف، سوگندهای قرآن، حکمت سوگند.

مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم از سخن و کلام بهره برده است: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ* وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (شعراء: ۱۹۵-۱۹۲). سخن قرآن کریم والاترین سخن است و از جهت بلاغت و رسایی در اوج قرار دارد. اعتراف اعراب جاهلی آشنا به فنون سخنوری نظیر ولید بن مغیره مخزومی به مقام والای قرآن و تفاوت آن با سایر سخن‌ها دلالت بر والایی سخن قرآن دارد. (رکن: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۹، ص ۹۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۲۸۳). قرآن کریم به منظور انتقال معارف و با ملاحظه اقتضائات مخاطب از فنون بلاغی نظیر سوگند بهره برده است.

استعمال همین آرایه بلاغی در قرآن موجب شده است که برخی، رأی به غیرالهی بودن قرآن بدهند. به اعتقاد آنان آیات قرآن پر است از سوگندهایی که خدای محمد ﷺ برای اثبات صداقت و درستی سخنان خود به کار برده است. فارغ از اینکه آن سوگندها تا چه حد مؤثر افتاده است و مخاطبان قرآن تا چه اندازه تحت تأثیر این سوگندها، به سخنان و ادعاهای خدای او ایمان آورده‌اند، نفس سوگند خوردن از جانب الله با پیامدهای ناخوشایند بسیاری رو به روست که حقانیت، اصالت و الهی بودن قرآن را زیر سؤال می‌برد:

۱. انسانی که از صحت سخنان خود نامطمئن است و بیم آن دارد که سخنش از سوی مخاطب پذیرفته نشود یا به پذیرش ادعایش از سوی مخاطب شدیداً نیاز دارد، برای تقویت انگیزه مخاطب و تشدید انفعال او به سوگند متوسل می‌شود. سوگند یک اهرم فشار عاطفی برای تسلیم کردن مخاطب است. حال خداوند که علم مطلق به صحت سخنان و صداقت خود دارد، چرا برای پذیرش سخنانش به اهرم‌های عاطفی روی می‌آورد؟!



۲. انسان‌های عالم و دانشمند همواره برای اثبات نظریات علمی خود استدلال می‌کنند و هرگز دیده نشده است که فیزیکدان یا شیمیدان یا طبیب و حتی هنرمندی برای اثبات نظریه خود یا دفاع از اثر هنری‌اش به سوگند خوردن متوسل شود؛ بلکه آنان می‌کوشند با به کارگرفتن عقل و هوش و ذوق مخاطب، صحت ادعایشان را اثبات کنند یا ذوق مخاطب را در جهت درک زیبایی اثر هنری‌شان برانگیزند. حال خدایی که عالم مطلق، قادر مطلق و غنی مطلق است، چرا باید برای اثبات سخنانش به سوگندهای پرتکرار متوسل شود؟

۳. همه کسانی که برای اثبات سخن خود و تحریک مخاطب به پذیرش آن قسم می‌خورند، به چیزهایی سوگند می‌خورند که اولاً ارزش آن از خود مخاطب بالاتر باشد و ثانیاً رابطه‌ای عاطفی میان مخاطب و آن چیز برقرار باشد تا حس قدردانی یا احساس گناه یا احساس مسئولیت مخاطب را برای پاسداشت حرمت آن چیز برانگیزد؛ اما قرآن به چیزهایی مانند نفس زدن اسبان، زیتون یا انجیر قسم می‌خورد و این امر نه تنها کارایی سوگندهای انسانی را ندارد، بلکه ممکن است حس طنز و تمسخر مخاطب را تحریک می‌کند.

۴. سوگند خوردن در فرهنگ اسلامی رفتاری نکوهیده و حتی نامشروع است. در فقه اسلامی، قسم دروغ، گناه کبیره و قسم راست، رفتاری به شدت مکروه است. در روایات آمده است که پیشوایان اسلام تا حد امکان قسم نمی‌خورده‌اند. در احکام مربوط به قسم‌ها، برای قسم شکسته‌شده، کفاره (تنبيه) خاصی مقرر شده است. پس چرا رفتاری که حرمت یا دست‌کم کراهت شدید دارد، از سوی خود خدا به کرات انجام می‌شود؟!

آثار علمی متعددی (کتاب و مقاله) علاوه بر آنچه در تفاسیر آمده است در مورد سوگندهای قرآن و مسائل مرتبط با آن توسط قرآن‌پژوهان تدوین و تألیف شده است

که پاسخ‌گوی سوالات و شبهات پیرامون آن می‌باشد و هدف این نوشته نیز پرداختن به این شبهات پیرامون سوگند و پاسخ به آنهاست.

تعریف سوگند و ارکان آن

برای سوگند تعاریف گوناگونی ارائه شده است. سیوطی با اشاره به قصد استعمال قسم می‌نویسد: «قسم جمله‌ای است که به منظور تحقیق و تأکید خبر استعمال می‌شود» (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۷۷). برخی دیگر قسم را معادل حلف و یمین در زبان عربی دانسته‌اند که برای تأکید خبر و مضمون آن استعمال می‌گردد (سبحانی، ۱۳۷۸، ص ۹). علامه طباطبایی رحمته الله نیز معتقد بودند: «قسم یعنی مقید کردن خبر یا انشاء به موجود شریفی که اگر یادکننده سوگند در خبر دادن و سخن گفتن دروغ بگوید یا در انشاء نمودن بر خلاف آن عمل نماید، شرافت آن چیز را خدشه دار کرده است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۲۲۵). در حقیقت، قسم عبارت است از مؤکد کردن کلام و مقید نمودن آن به ارزش و شرافت موجودی مقدس، برای پایبند شدن به مفاد آن کلام (فاکر میبدی، ۱۳۸۳، صص ۳۲۷-۳۱۴).

بر این اساس، قسم دارای چهار رکن خواهد بود: حالف (سوگند خورنده و فاعل سوگند)، مقسم‌به (چیزی که به آن قسم یاد می‌شود)، مقسم‌علیه (چیزی که به خاطر آن قسم یاد می‌شود) و الغایه من القسم (غایت و هدفی که سوگند خورنده در پی تحقیق و تأکید آن است) (سبحانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰).

رکن اساسی در جمله قسم، مقسم‌به است که غالباً از اهمیت بسزایی برخوردار هستند و مورد عنایت و توجه شنوندگان نیز قرار می‌گیرند تا ثبات و استواری و ارزش آن، برای مقسم‌علیه مقیاس قرار گیرد. البته انتخاب مقسم‌به از سوی قسم‌خورنده منوط به هدف و غایتی است که از سوگند وجود دارد؛ هر اندازه هدف و غایت سوگند از ارزش و اهمیت بالاتری برخوردار باشد، به همان میزان در تعیین نوع مقسم‌به مؤثر است. لازم به ذکر است که این رابطه در مورد کسانی است که از سوگند در جای مناسب خود بهره می‌برند، وگرنه چه بسا کسانی که سوگند، امری عادی در فرآیند ارتباطی آنان با دیگران است و به این رابطه توجه ندارند.



در قرآن کریم هم به امور محسوس مانند خورشید، ماه، ستارگان، زمین، آسمان، شب، روز، پیامبر اکرم ﷺ، مکه مکرمه و... سوگند یاد شده و هم به امور معنوی و غیر محسوس مانند فرشتگان، روز قیامت، نفس ملامتگر، و... .

در یک تقسیم‌بندی می‌توان اقسام مقسم به در قرآن را به دو بخش تقسیم نمود: در یک بخش، ذات باری تعالی مقسم به قرار گرفته: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَكُمُ﴾ (التغابن: ۷)، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِيَنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَكُمُ﴾ (سبأ: ۳)، ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِيَّايَ وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾ (یونس: ۵۳)، ﴿قُلْ رَبِّكَ لَنَحْضُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ (مریم: ۶۸)، ﴿قُلْ رَبِّكَ لَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (حجر: ۹۲)، ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ (نساء: ۶۵)، ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ (المعارج: ۴۰).

در بخش دوم نیز به مخلوقات خداوند قسم یاد شده که تعداد آنها در قرآن زیاد است؛ نظیر ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ۖ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ (شمس: ۱-۲)، ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۖ وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّىٰ ۖ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾ (اللیل: ۱-۳)، ﴿وَالْفَجْرِ ۖ وَكَوْنِ عَشْرِ﴾ (الفجر: ۱)، ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِالْخُنُوسِ﴾ (التکویر: ۱۵)، ﴿وَالَّتَيْنِ وَ الزَّيْتُونِ ۖ وَطُورِ سِينِينَ﴾ (التین: ۱-۲) و ...

مقسم‌علیه نیز در قرآن کریم موارد متعددی دارد. در حقیقت، قرآن کریم با استفاده از سوگند بر اهمیت مطالب ژرف و عمیق تأکید نموده است. بنابراین اشکال شبهه مبنی بر این که سوگند فقط از سوی افراد نابخرد برای اثبات امور نامعقول استفاده می‌شود، نمی‌تواند سخن درستی باشد؛ زیرا اصل سوگند برای تأکید بر ارزش و اهمیت مقسم‌علیه و نه صرف اثبات آن به کار می‌رود که به تناسب آن از مقسم‌به‌های متعددی می‌توان بهره برد. از این رو اگر شخص نابخردی هم از سوگند استفاده





می‌کند، به جهت اهمیتی است که سوگند در تأکید بر مقسم‌علیه دارد و تفاوتی ندارد که سوگند از سوی افراد نابخرد یا صاحبان عقل استفاده شود.

نحوه کاربرد سوگند در قرآن کریم بیانگر این است که یک نوع رابطه جدی میان مقسم‌به و مقسم‌علیه وجود دارد و کاربرد سوگند در مواردی است که پشتوانه عقلی داشته و قرآن در جای خود به استدلال آن پرداخته باشد. ابن‌قیم الجوزیه جواب سوگندهای قرآن را به پنج دسته تقسیم کرده است: «گاهی خداوند بر وحدانیتش سوگند یاد می‌کند، گاهی بر حق بودن قرآن، گاهی بر حق بودن فرستاده خداوند (اینکه بر راه حق و مستقیم قرار دارد و منشأ سخنانش وحی است) گاهی سوگند یاد کرده بر اینکه روز جزا و حساب حتمی‌الوقوع و وعده‌های آن صادق است، و گاهی بر احوال انسان سوگند یاد کرده است» (ابن‌قیم الجوزیه، ۱۴۰۲، ص ۷). می‌توان تمام این انواع را به اصول سه‌گانه اسلام یعنی توحید، نبوت و معاد ارجاع داد؛ اموری که در لایه‌های آیات قرآن به انحای مختلف و گوناگون مورد استدلال واقع شده و عقل انسان‌ها به تدبیر پیرامون آن فراخوانده شده است. از آن‌جا که قرآن از جنس سخن و بیانی است که در مسیر هدایت انسان به کارگرفته می‌شود و نیز از آن‌جا که موقعیت و حالات مختلف انسان‌ها در دستیابی به مسیر هدایت و سعادت متفاوت است، قرآن از تمامی اصول سخن یعنی استدلال و استفاده از آرایه‌ها و صنایع بلاغی نظیر سوگند بهره برده و در مواردی نیز به ترکیب روش‌های مذکور در یک سخن پرداخته است. از این رو برخی نوشته‌اند: «سوگند از مؤکدات مشهوری است که شیء را در نفوس تقویت می‌کند و در اعماق نفوس جایگزین می‌سازد و چون مردم هنگام نزول قرآن، در برابر این کتاب مقدس برخوردی گوناگون داشتند، بعضی نسبت به مطالب آن شک داشتند و بعضی از سر لجاجت و دشمنی انکار کردند، خداوند هم با استدلال‌های محکم و متقن این مطلب قرآن را به اثبات رساند، و هم سوگندهای متعدد و پی در پی یاد نمود تا شک‌ها و شبهه‌ها را از این کلام الهی برطرف نماید و حجت و دلیل قاطع بر این مطالب اقامه کند.» (القطن، ۱۴۲۱، ص ۲۹۱)



بنابراین، سوگند، یگانه ابزار قرآن برای اثبات مدعیات خود نیست بلکه از آن در کنار سایر استدلال‌ها و براهین بهره برده و عمده مطالبی که در طرح آن از سوگند استفاده کرده، دارای پشتوانه عقلی و برهانی است به همین دلیل است که قرآن بیش از آنکه از سوگند بهره ببرد، از برهان و استدلال بهره برده و پیامبر اسلام را موظف کرده است که در مسیر دعوت انسان‌ها به دین خدا از برهان استفاده کند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (النحل: ۱۲۵).

آیه شریفه برای دعوت به دین خدا، سه راه مطرح کرده تا متناسب با استعداد افراد و بر حسب نیاز از آنها استفاده شود: حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن. حکمت یعنی دست یافتن به حق از راه علم و عقل، موعظه یعنی تذکر دادن به کار خیر در اموری که قلب در آنها رقت می‌یابد و جدال یعنی برابری کردن با دیگران بر اساس برتری‌جویی و غلبه. از تأمل در این معانی چنین برمی‌آید که حکمت، حجتی است که بدون تردید، سستی و ابهام انسان نسبت به حق را زایل می‌کند، موعظه بیانی است که دل را نرم می‌سازد و جدال حجتی است که با تکیه بر مسلمات برای سست کردن مبانی خصم به کار می‌رود (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۳۷۱).

برخی آیه یاد شده را هم‌افق با آیه ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف: ۱۰۸) دانسته و افزوده‌اند: «اینکه خداوند در این آیه به پیامبر فرمان می‌دهد تا بگوید راه من این است که با بصیرت کامل مردم را به خداوند فرا می‌خوانم، اشاره به این نکته است که دین اسلام دین حجت و برهان است و هرگز نمی‌خواهد مردم ندانسته به آن بگروند. این دین، نظام هستی را با همه اتقان و استحکام فراروی عقل‌ها می‌نهد تا در آن بیندیشند و بدین وسیله به صحت دعوت‌هایش یقین کنند.» (مراغی، ۱۳۷۱ق، ج ۱۳، ص ۵۲).

قرآن کریم نه تنها خود برهان است و به پیامبر فرمان می‌دهد تا در رأس شیوه‌های تبلیغی خویش از برهان استفاده کند، بلکه در مواضع گوناگون و به مناسبت‌های مختلف از منکرین خود برهان می‌طلبد و توقع قبول ادعاهای بی‌برهان را مردود می‌شمرد؛ از این‌رو در برابر ادعای کسانی که بهشت را ویژه یهودیان و مسیحیان



می‌دانند، طلب برهان می‌کند: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقره: ۱۱۱) یا در برابر کسانی که غیر خدا را پرستش می‌کنند، به پیامبر می‌فرماید که از آنها بخواهد درباره ادعای خویش برهانی بیاورند: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ (الانبیاء: ۲۴) و نیز پس از آنکه خود از راه نشانه‌ها و آیات روشن، براهینی محکم بر حقانیت و استحقاق و لزوم پرستش خدای یکتا اقامه می‌کند، از پیامبر می‌خواهد که به مشرکان بگوید اگر آنها نیز راست می‌گویند برهان خود را بیاورند: ﴿أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (النمل: ۶۴).

افزون بر این، خداوند در آخرت نیز از مدعیان دروغین و مشرک، برهان طلب می‌کند و از آنها می‌خواهد که بر دعوای باطل خود، برهان بیاورند، آنگاه آنها رسوا می‌شوند و می‌فهمند که حق با خدا و رسولان اوست و همه بافته‌های آنان نابود خواهد شد: ﴿وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعِلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْقَرُونَ﴾ (القصص: ۷۵).

منطق برهان طلبی اسلام از محتوای قوی و غنی آن حکایت می‌کند؛ زیرا سعی دارد با مخالفان خود نیز برخوردی منطقی داشته باشد. حال چگونه ممکن است از دیگران برهان مطالبه کند و خود به آن بی‌اعتنا باشد؟! آیات قرآن مجید سرشار از استدلال‌های منطقی و براهین علمی است و این درست برخلاف چیزی است که امروزه مسیحیت تحریف شده بر آن تأکید می‌کند؛ یعنی مذهب را مرتبط با «دل» می‌داند، «عقل» را از آن بیگانه معرفی می‌کند، تضادهای عقلی همچون توحید در عین تثلیث را در مذهب می‌پذیرد و به انواع خرافات، اجازه ورود به مذهب می‌دهد. در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال تهی شود، هیچ دلیلی بر حقانیت آن باقی نمی‌ماند و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهند شد. عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم اسلام در محیطی ظهور کرد که خرافات بی‌پایه و مسائل غیرمنطقی در آن بسیار شایع بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۵۲۳).

تاریخ و پیشینه سوگند

سوگند یاد کردن، اختصاص به یک طایفه یا ملت و قومی خاص ندارد؛ بلکه در میان همه گروه‌ها و ملت‌های مختلف بشری مانند یک سنت فراموش‌ناشدنی، جاری بوده و به آن عمل می‌شده است. در طول تاریخ بشری، هر طایفه و ملتی از ملت‌های بدوی و باستانی طبق عقیده خود، اشیاء و موجودات خاصی را مقدس و محترم دانسته و به آن سوگند می‌خورده است تا از این راه، صدق ادعای خود و حقانیت آن را ثابت کند.

البته این موضوع که ملت‌های گذشته چه چیزهایی را محترم و مقدس می‌شمرد و به آن سوگند یاد می‌کرده‌اند، از حد این نوع نوشتار خارج است و نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر یا تألیف کتابی مستقل دارد؛ لکن این اندازه ثابت و مسلم است که این روش در میان ملت‌های مختلف و در طول تاریخ بشری جاری بوده و هست. با گذشت زمان این عمل شکل خود را در بین مردم اقلیم‌های گوناگون عوض کرد و اعتقاد به تقدس موجودات ویژه‌ای رفته‌رفته جانشین سوگند خوردن شد؛ تا جایی که هر کس می‌خواست حقانیت خود را به اثبات برساند در برابر جایگاه‌های مقدس می‌ایستاد و به آن جایگاه یا شیء سوگند می‌خورد. این باور به اندازه‌ای ریشه‌دار است که امروزه نیز با همه پیشرفت‌های علمی باز هم در جامعه‌های بشری مشاهده می‌شود.

در بین یهودیان، یهوه، موسی و تورات، در بین مسیحیان، اقایم ثلاثه (اب و ابن و روح القدس) و در بین مسلمانان، خدا، پیامبر، امامان و قرآن... از احترام ویژه‌ای برخوردارند و به آنها سوگند یاد می‌شود. مردم ایران نیز به خورشید و روز و شب و امامزاده‌ها و حتی به جان و روح پدر و مادر و مقبره آنان سوگند می‌خورند. از مطالعه منابع و روایات تاریخی برمی‌آید که در ایران پیش از اسلام (زمان ساسانیان) خورشید، مقام بلندی در آیین و باورها داشته است؛ چنان‌که یزدگرد دوم این گونه سوگند می‌خورد: «قسم به آفتاب، خدای بزرگ، که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود همه کائنات را گرم کرده است.» حتی امروزه در آذربایجان، به‌ویژه در روستاهای آن برای تأکید سخنان خود به آتش سوگند می‌خورند (رک: فروهر، ۱۳۹۰، ص ۱۶۳).

پیشینه سوگند گواه این مطلب است که انسان همواره امور مقدس و ارزشمند نزد خود را جایگاه سوگند و قسم قرار داده است و از آنجایی که همواره انسان‌ها در زندگی





خویش اموری را مقدس شمرده‌اند، می‌توان گفت که سوگند خوردن نیز تاریخی به درازای تاریخ بشر دارد. انسان به چیزهایی قسم یاد می‌کند که در نزدش بزرگ و باارزش باشد؛ مثلاً فرزند به جان پدرش، رعیت به حاکم، سرباز به شرف سربازی‌اش و وزرا به سلاطین سوگند می‌خورند حتی ممکن است کسی به چشمش سوگند یاد کند؛ چون برایش دارای منافع و ارزش زیادی است.

در میراث ادبی گذشتگان نیز سوگند جایگاه ویژه‌ای داشته است؛ مثلاً حافظ به جاه و جلال پادشاه وقت (شاه‌شجاع فرزند مبارزالدین محمد از آل مظفر) چنین سوگند خورده است:

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
سوگند یاد کردن از دیرباز در نظامات اداری، سیاسی، حرفه‌ای، قضایی و دینی جوامع غربی نیز مطرح بوده است. مثلاً هرگاه مدعی برای اثبات حقانیت دعوی خود، از اقامه بینه مطلوب عاجز بوده، با گواه گرفتن خدا یا رب النوع یا بت مقبول خود به آزمایش ایزدی که در زبان‌های اروپایی به آن «اوردال» می‌گفته‌اند، متوسل می‌شده و از آن وجود قدسی می‌خواسته است که راستگو را تأیید و دروغگو را مفتضح کند. افزون بر این‌گونه سوگندهایی که در جریان دادرسی معمول بود، در یونان باستان، سوگند یاد کردن به ارباب انواع در مقام تعهدات حرفه‌ای همچون سوگند پزشکی معمول بوده است. ویل دورانت متن «سوگندنامه بقراط» را در کتاب خود آورده است. (دورانت، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۷).

بنابراین سوگند خوردن و قسم یاد کردن شیوه‌ای است بین‌المللی که در هر لغت و زبانی رایج است و اهل سخن به هر وسیله که مطلب و مرامش را در انتظار، تثبیت کند متوسل می‌شوند، و روشن است که هیچ عاملی برای تحکیم ادعا، مؤثرتر و گیراتر از سوگند یاد کردن نیست؛ مشروط به این‌که آن مقسم به عزیز و محبوب هر دو طرف باشد.

در قرآن کریم نیز از این روش معقول بشری، استفاده شده و خداوند سبحان برای اثبات مطالبی عظیم و مقاصدی رفیع‌تر به موجودات و اشیاء باارزش سوگند یاد نموده و بشر را به مطالعه و دقت در حقایق شگرف آن دعوت نموده است که در مطالب آینده به آنها اشاره خواهد شد.

تفاوت میان سوگندهای انسان و سوگندهای قرآن

در شبهات مطرح شده، طراح شبهه با تسری انگیزه انسان از سوگند به سوگندهای قرآنی سعی کرده است به باور مسلمانان نسبت به علم و حکمت مطلق خداوند خدشه وارد کرده و به تبع آن، غیروحیانی بودن قرآن را اثبات کند. به منظور تفصیل این امر و پاسخ به شبهه مذکور لازم است تا تفاوت‌های سوگند انسانی با سوگندهای قرآنی بازگو شود:

۱. تفاوت از جهت حالف (سوگند یادکننده)

یکی از تفاوت‌های اساسی سوگندهای رایج در عرف مردم با سوگندهای قرآنی، تفاوت از جهت کسی است که سوگند یاد می‌کند. سوگند یادکننده در قرآن، خداوند متعال است. ضرورت وجود خداوند و اقتضائات آن در کلام متکلمین و فلاسفه و دیگر حکما و دانشمندان بررسی شده و برای آن، دلایل متقن عقلی و نقلی اقامه گردیده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۲۲).

از منظر قرآن، وجود خداوند، امری تردیدناپذیر است. به همین دلیل، قرآن در صدد نبوده است که به معنای دقیق فلسفی، به اثبات وجود خدا بپردازد؛ بلکه وجود مبدأ یا خالق را برای جهان، امری مسلم و تردیدناپذیر در نظر گرفته است. شهید بهشتی با بررسی تطبیقی روش‌های اثبات وجود خدا در مباحث دانشمندان مسلمان و آیات قرآنی به تفاوت این دو شیوه توجه کرده است. به باور او مسئله اثبات وجود خدا در قرآن، برخلاف نظریات فلسفی به صورت یک مسئله پیچیده مطرح نشده است؛ بلکه هرچند شک درباره وجود خدا را به کلی نادیده نگرفته، اما به همین مقدار که انسان را در برابر چند سؤال قرار دهد، اکتفا کرده است (بهشتی، ۱۳۷۴، ص ۶۸).

البته این به معنای نفی برهان‌پذیری خالقیت نیست، چنان که دانشمندان برای آن اقامه برهان نموده‌اند. از جمله مهم‌ترین این براهین، برهان حدوث است که متکلمین به آن اهتمام داشته‌اند (رک: اشعری، ۱۹۵۵م، ص ۱۷؛ ماتریدی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۱؛ جوینی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۹؛ فخر رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۳،





ص ۷؛ طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۹). برخی از متکلمان، خالقیت خداوند را با وجود حدوث عالم، بی‌نیاز از استدلال دانسته و اقامه استدلال برای آن را از باب وثاقت نفس و دوری از التباس به شمار آورده‌اند (مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۱۵۱). اثبات اصل وجود خداوند زمانی به ثمر نهایی خود می‌رسد که هرگونه صفات نقصی از آن سلب و تمامی صفات کمالی بدون در نظر داشتن جنبه نقصانی آن در مورد خداوند به اثبات برسد. از این‌رو، فلاسفه و متکلمین بعد از اثبات اصل وجود خداوند به تبیین صفات الهی پرداخته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۵۶).

با این مقدمه باید گفت که اگر طراح شبهه در صدد است تا با شبهه‌افکنی در اعتقاد مسلمانان به ضرورت وجود خداوند و برخورداری او از صفات کمالی خدشه وارد سازد، نمی‌تواند با نادیده انگاشتن ادله‌های عقلی و نقلی فراوان به اثبات مدعای خود بپردازد و اگر صفات کمالی خداوند نظیر علم، حکمت و بی‌نیازی را در تغایر با تحلیل‌های خود از مقوله‌هایی نظیر سوگند می‌بیند، بایستی به توجیه آن بپردازد، نه این که اصل این صفات را از خداوند نفی کند. این صفات، ایجاب کننده ارسال رسل و نزول کتب برای هدایت انسان‌ها بوده که شاخص‌ترین آن‌ها قرآن است که به گونه سخن برای انسان نازل شد.

همگام بودن قرآن با زبان عرب به این معنا نیست که قرآن در همه ابعاد، کاملاً با عرف عرب مطابقت داشته باشد؛ بلکه در اصول کلی و اهداف عام و اصیل تأسیس آن مطابق است. به عنوان نمونه می‌توان به اصل استفاده از سوگند به عنوان یک فن بلاغی در عرف عرب و نیز سوگند خوردن به موارد مهم و با عظمت و تأکید و استدلال بر سخن به وسیله آن اشاره نمود.

در حقیقت، در مقام سخن، لازم است تا هر گونه صفات سلبی از خداوند نفی شود؛ چراکه در غیر این صورت در تغایر با آن ادله عقلی و نقلی خواهد بود که غیرقابل خدشه هستند. از جمله این صفات عبارت‌اند از:

الف) **صداقت:** خداوند راستگوترین راستگویان است و امکان ندارد که برای اثبات مطلبی دروغین، متوسل به سوگند شود.



ب) **علم:** علم از صفات بارز خداوند است که ماده و فراماده، دنیا و آخرت، آشکار و نهان، اعمال و نیات و غیره را فرا می‌گیرد. به دلیل شمول علم الهی، خداوند از کاربرد سوگند در ادبیات عرب و عرف مردم آگاه است و لزوم تناسب مقسم‌به و هدف سوگند را می‌شناسد و در هر مورد خاص این تناسب را رعایت کرده است.

ج) **حکمت:** خداوند حکیم است و همه افعال او، از جمله کلام او هدفمند است. بنابراین، خداوند سوگندهایش را مطابق مصلحت و حکمتی طرح می‌کند. البته هدفداری افعال خداوند به این معنا نیست که قصد دارد با آن هدف، نقصی را در خود جبران کند یا کمالی را که فاقد است کسب نماید بلکه کمال مطلق، خود اوست و نهایت افعال او نیز به سوی خود او باز می‌گردد.

توضیح آن‌که هر فاعل عاقل و باشعوری در کار خود مقصودی داشته و غایتی را دنبال می‌کند. به عبارت دیگر، مطلوبی دارد و چون آن مطلوب را کمال و خود را فاقد آن کمال می‌بیند، برای رسیدن به آن کمال کاری انجام می‌دهد. معنای هدف داشتن فاعل هم همین است؛ یعنی تلاش برای به دست آوردن کمال مطلوبی که فاقد آن است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۹۰) اما هدفمندی خداوند به دلیل اوصاف ویژه او با هدفمندی مخلوقات تفاوت دارد. اساسی‌ترین این اوصاف، غنای مطلق و حکیم بودن رب‌العالمین است و هدفمندی افعال او بایستی با در نظر داشتن این دو معنا مورد تحلیل قرار بگیرد. ادله عقلی و نقلی متعددی برای اثبات این دو مقوله در علم فلسفه و کلام و ... مطرح شده که خارج از بحث ماست و برای فهم آن بایستی به منابع مرتبط مراجعه کرد.

خداوند متعال، غنی محض و کمال مطلق بوده و کمالی نیست که او فاقد آن باشد. بنابراین نمی‌توان گفت که او هدف دارد و برای رسیدن به مقصود خود تلاش می‌کند بلکه باید گفت که چنین فاعلی خود هدف است و برای او هدفی مفروض نیست. معنای غنای محض و کمال مطلق این است که هیچ کمالی خارج از ذات او وجود ندارد که او بخواهد با کار خود به آن کمال مفروض برسد؛ بلکه هر کمالی فرض شود وی واجد آن است (همان). خداوند متعال در عین بی‌نیازی، حکیم است و حکمت او اقتضا می‌کند که همه افعالش حکیمانه و مبرا از لغو و بیهودگی باشد. حکیم، فاعلی



است که کار او بی‌هدف، بازیچه، یاوه و باطل نباشد(همان). بر این اساس، از سویی کار خداوند بی‌هدف نیست و از سوی دیگر، هدف و غرضی خارج از ذات خدا در افعال الهی وجود ندارد. بدین سبب باید گفت که هدف‌های عقلانی که در کار خدا مشاهده می‌شود، هدف فعل اوست و نه هدف فاعل (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۶۰). به عبارت دیگر، از آنجایی که خداوند حکیم است همه افعالش هدف دارد و از سوی دیگر، به دلیل غنای ذاتی، هدفی برای او فرض نمی‌شود، بلکه خود او هدف و مطلوب همهٔ اشیاء و اشخاص است.

(د) **بی‌نیازی:** خداوند متعال هیچ‌گونه نقص و نیازی ندارد و اگر در صفاتی با انسان مشترک است، جنبه‌های نقص و کاستی آن صفات او نیست. به‌عنوان مثال، خداوند متصف به صفت خلق است، اما جنبه نقص و کاستی آن، مثل نیاز به فراگیری علم، نیاز به الگوی از پیش‌طراحی شده، نیاز به آزمون و خطا، نیاز به مواد اولیه و... را ندارد. بنابراین اگرچه خداوند قسم می‌خورد و مردم نیز قسم می‌خورند، اما خداوند جنبه‌های نقص آن را ندارد. به این معنا که اگر مردم برای اثبات حقانیت سخن و ادعای خود نیاز به قسم خوردن دارند، خداوند چنین نیازی ندارد و تنها برای آن که می‌خواسته به زبان و بیان مردم با آنان سخن بگوید، از قسم نیز -که جزو فنون بلاغی سخن آنان است- در جایگاه خودش استفاده کرده است.

بنابراین یکی از تفاوت‌های بنیادین سوگندهای قرآنی و انسانی، تفاوت از جهت کسی است که مبادرت به قسم و سوگند می‌کند. سوگندهای انسان، آمیخته با نیاز، علم و حکمت نسبی است؛ اما سوگندهای خداوند آمیخته با علم و حکمت مطلق و بی‌نیازی است. وجه اشتراک هردوی این‌ها استفاده از فن بلاغی سوگند در مقام مخاطبه است، اما خداوند متعال در مقام مخاطبه با انسان و تفهیم معارف به او از قواعد بلاغی رایج در بین انسان‌ها بدون جنبه‌های نقص آن بهره برده است.

ذکر این نکته ضروری است که بهره بردن خداوند از سخن به این معنا نیست که او از توانمندی‌ها و مخترعات کلامی انسان استفاده نموده است؛ زیرا خود سخن و کلام نیز مصنوع و آفریده خداوند است؛ نه به این معنا که خداوند لغات را برای بشر

وضع کرده و سپس به وسیله وحی به پیامبری از پیامبران یا به وسیله الهام به همه مردم، آن لغات را به بشر تعلیم داده باشد؛ بلکه خود انسان بدان جهت که به حکم اضطرار در ظرف اجتماع قرار گرفت، طبعاً به اختراع (اعتبار) تفهیم و تفهم وادار شد و نخست با اشاره، سپس با صدا و در آخر با وضع لغات، به این مهم خود پرداخت. این همان تکلم و نطق است که اجتماع مدنی بشر بدون آن میسر نمی‌شد.

علاوه بر این، فعل خدای تعالی عبارت است از تکوین و ایجاد، و قهراً شامل امور اعتباری نمی‌شود؛ زیرا امور اعتباری عبارت است از قرارداد دسته جمعی. و این امر اعتباری حقیقت خارجی ندارد تا خلقت و تکوین خدای تعالی شامل آن نیز شده باشد و بگوییم زبان‌های مختلف را خدا خلق کرده است.

آنچه خدا خلق کرده، انسان و فطرت اوست؛ فطرتی که او را به تشکیل اجتماع مدنی و سپس به وضع لغات واداشت و او را به این معنا رهنمون شد که الفاظی را علامت معانی قرار دهد؛ به طوری که وقتی فلان کلمه را به شنونده القا می‌کند، ذهن شنونده منتقل به فلان معنا شود، نظیر این که گوینده خود معنا را به او نشان داده باشد. همچنین او را رهنمون شد به این که اشکال مخصوصی از خط را علامت آن الفاظ قرار دهد؛ پس خط، مکمل غرض کلام است و کلام را ممثل می‌سازد، همان‌طور که کلام معنا را مجسم می‌ساخت (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۹۵). بنابراین، استفاده خداوند از کلام به‌عنوان یکی از ابزارهای حفظ قوام اجتماعی انسان‌ها، در حقیقت، بهره‌گیری از خلقت و مصنوع خود است؛ با این تفاوت که در مقام استعمال سخن از تمامی جنبه‌های نقصانی سخن مبراست. بر این اساس، سوگند خوردن الله برخلاف مدعای طراح شبهه هیچ‌گونه پیامد ناخوشایندی نداشته و صفات کمالی او را دچار خدشه نمی‌کند تا از رهگذر آن ادعای غیروحیانی بودن قرآن مطرح گردد؛ بلکه اصل وجود صفات کمالی برای خداوند، متقن به ادله عقلی و نقلی است و تطبیق آن‌ها با اقتضائات کلامی قرآن در وجه استعمال سخن بدون لحاظ جنبه‌های نقصانی آن است.





۲. تفاوت از جهت مقسم‌به

یکی از ارکان اساسی جمله قسمیه، مقسم‌به است. سوگند یادکننده برای این که زمینه لازم برای اثبات مقسم‌علیه را فراهم نماید، به امور مختلفی قسم یاد می‌کند که در نزد خود و مخاطب سخن، از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است.

طراح شبهه چنین بیان کرده که در بیان جمله قسمیه معمولاً به چیزی سوگند یاد می‌شود که ارزش آن از مخاطب بالاتر است و ثانیاً ارتباط عاطفی بین مخاطب و مقسم‌به وجود دارد تا مخاطب را به پاسداشت حرمت مقسم‌به در انجام مقسم‌علیه وادار نماید اما در قرآن امور ناچیزی نظیر نفس زدن اسبان، زیتون، انجیر و ... به عنوان مقسم‌به واقع شده‌اند که نه تنها نزد مخاطب از ارزش برخوردار نیستند بلکه هیچ‌گونه رابطه‌ای هم بین آنها و مخاطب وجود ندارد.

تبیین وجوه تفاوت مقسم‌به در سوگندهای انسانی و قرآنی راهی برای پاسخ به این بخش از شبهه است. برخی از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱. بر اساس بیان طراح شبهه، ارزش مقسم‌به بایستی همواره از مخاطب بالاتر بوده و رابطه‌ای عاطفی بین آن و مخاطب وجود داشته باشد. چنین تحلیلی از فرآیند سوگند صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا شرط اصلی در استفاده از مقسم‌به، ارزشمندی آن نزد سوگند یادکننده و اطلاع مخاطب از آن است، چه ارزش آن از مخاطب بالاتر باشد و چه نباشد. با این بیان، ارزشمندی مقسم‌به نزد سوگند یادکننده شرط خواهد بود، نه مخاطب.

بنابراین هرگاه امری مقسم‌به واقع می‌شود، باید دید که وجه ارزشمندی آن نزد سوگند یادکننده چه بوده که از آن استفاده کرده است و صرف بی‌ارزش قلمداد شدن مقسم‌به نزد مخاطب، نمی‌تواند دلیلی بر لغو بودن آن سوگند باشد. از این رو، شرط اصلی در بهره بردن از امور مختلف به عنوان مقسم‌به این است که آن امر نزد سوگند یادکننده از نوعی ارزش برخوردار باشد و مخاطب سخن نیز نسبت به آن مطلع باشد؛ حال، امکان دارد که ارزش آن امر از مخاطب بالاتر باشد یا نباشد (رک: خرقانی، ۱۳۸۳، ص ۹۹).



آن چه بیان شد، هم در سوگندهای انسانی و هم در سوگندهای قرآنی جاری است؛ اما با وجود این اشتراک، وجه تفاوتی نیز در تحقق این شرط وجود دارد. استعمال مقسمُبه نزد انسان، جنبه طریقت برای اثبات مقسمُ علیه دارد؛ اما در سوگندهای قرآنی، مقسمُبه علاوه بر این که طریقی برای اثبات و یا تأیید مقسمُ علیه است، خود نیز موضوعیت دارد و قسم یاد کردن به آن، نوعی تعظیم و بزرگداشت و توجه دادن انسان به آن است تا از این طریق اهدافی محقق شود.

بنابراین عظمت مقسمُبه به طور تبعی و ضمنی در سوگند نهفته است؛ به ویژه آنجا که هدف سوگند، ذکر نشده و تنها به سوگند اکتفا گردیده، تکیه اصلی بر مقسمُبه است؛ همانند: ﴿قَالَ الْقُرْآنُ الْمَجِيدُ﴾ و ﴿وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ (رک: سیوطی، ۱۴۲۱، ۲: ۲۷۷). به عنوان نمونه، خداوند در سوره یس به قرآن سوگند می خورد و به این وسیله به آن بزرگی و شکوه می بخشد (قطب، ۱۴۲۵ق، ۷: ۹).

این بیان در روایات هم تأیید شده است. مرحوم طبرسی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که «خداوند به آفریده های خود سوگند یاد می کند تا انسان را به جایی که باید عبرت و پند گیرد آگاه سازد، چون قسم به عظمت و بزرگی آنچه به آن سوگند یاد شده، دلالت دارد» (طبرسی، ۱۳۷۲ق، ج ۱۰، ص ۲۵۴).

عظمت و بزرگی مقسمُبه در آنجا که سوگند به امور والا و ارجمند باشد، روشن است؛ مانند سوگند به پروردگار متعال: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (الحجر: ۹۲) یا سوگند به جان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (الحجر: ۷۲). این سوگند، نشان دهنده جلال و منزلت و محبوبیت آن حضرت نزد پروردگار است (خرقانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰).

اما چنان نیست که همه مقسمُبه ها دارای عظمت شناخته شده ای باشند؛ بلکه گاه مورد انکار یا فراموشی عملی واقع می شوند، مثل روز قیامت و گاه چنان که باید



عظمتشان شناخته شده نیست، مثل قرآن و پیامبر خدا. بنابراین سوگند خداوند به این‌ها نشانگر عظمت آن‌هاست.

در مورد چگونگی عظمت داشتن پدیده‌های طبیعی و مخلوقاتی که خداوند به آنها سوگند یاد کرده است، چهار پاسخ وجود دارد:

۱. این قسم‌ها مضافی محذوف در تقدیر دارند و آن کلمه «رب» است. برای نمونه، «والتین» یعنی «و ربّ التین». این نظر، در واقع، پاک کردن صورت مسئله و قائل شدن به این نکته است که همه این سوگندها، سوگند به پروردگار است که کسی همپای عظمت و شکوه او نیست اما تقدیر گرفتن کلمه «رب» در موارد یادشده، خلاف ظاهر آیات و فاقد قرینه بر آن است و نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

۲. عرب این پدیده‌ها را بزرگ می‌داشت و ارج می‌نهاد و به آن‌ها سوگند یاد می‌کرد؛ قرآن هم که به همان شیوه شناخته شده نزد عرب نازل شده، به آنها سوگند یاد کرده است. بر اساس این مبنا، عظمت و بزرگی این پدیده‌ها از دید مخاطب بوده است و لزومی ندارد که در واقع و نزد خداوند سبحان نیز چنین عظمتی داشته باشند.

با نظری کلی به اشیایی که در قسم‌های الهی آمده است، روشن می‌شود که این نظر ناسازگار با سیاق سوگندهای قرآنی است؛ چراکه چگونگی گزینش این قسم‌ها نشان می‌دهد که همگام با فرهنگ عرب نیستند: زیرا خداوند سبحان به لحظه‌های خاص و اشیای مقید به ویژگی‌ها و صفات خاصی، سوگند یاد کرده که نه نزد عرب شناخته شده بودند و نه سوگند به آن‌ها مرسوم بوده است؛ مثلاً سوگند به فرشتگان با حالات و وظایف خاصی که در قرآن برای آنها ترسیم شده است، سوگند به روز موعود، سوگند به طور و کتاب مسطور و... در مقابل، به امور دیگری که نزد عرب اهمیت داشته و مورد استفاده آنان در قسم‌ها بوده، سوگندی یاد نشده است.

۳. سومین بیان درباره چگونگی عظمت مقسم به آن است که این عظمت، از دلالت این اشیا برای خداوند که پدیدآورنده آن‌هاست، ناشی می‌شود. «در قسم باید به چیزی

سوگند یاد شود که سوگند یادکننده، آن را بزرگ می‌شمارد و دارای قدر و منزلت می‌داند و به طور طبیعی باید برتر از خود او باشد، اما خداوند متعال چیزی فراتر از او نیست؛ بنابراین گاه به خود سوگند خورده است و گاه به مصنوعاتش، به اعتبار آنکه دلالت بر پدیدآورنده و صانع دارند» (خرقانی حسن، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲؛ به نقل از: زرکشی، ۱۴۱۰، ۳: ۱۲۲؛ سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۷۸).

۴. علامه طباطبایی بیانی شبیه به نظر گذشته دارد و شرافت این امور را به واسطهٔ استنادشان به خداوند متعال می‌داند؛ با این تفاوت که در نظر گذشته، تعظیم مخلوق و سوگند به او به طریق تلازم، تعظیم خالق و سوگند به او دانسته می‌شد، گویی که در خود این آفریده‌ها فضیلت و شرافتی نیست؛ اما بنابر بیان علامه، خود این پدیده‌ها نیز به اعتبار آن که مخلوق خدا و مستند به اویند، دارای شرافت و فضیلت می‌باشند. ایشان می‌نویسد: «خداوند سبحان در کلام خود به بسیاری از آفریده‌هایش مانند آسمان و زمین، خورشید و ماه و ستاره، شب و روز، فرشتگان، مردم، شهرها و میوه‌ها سوگند یاد کرده و این به‌خاطر شرافتی است که به واسطهٔ استناد آفرینششان به خداوند در آنها نهفته است و او مدبر آنهاست که سرچشمهٔ هر ارج و ارزش است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۷، ص ۱۲۲).

با این بیان روشن می‌شود که به‌طور کلی در سوگندها عظمت مقسم به نزد سوگندخورنده شرط است. به طور مصداقی، آن اسب‌های نفس‌زننده از آن رو نزد خداوند عظمت دارند که از یک سو، اسبان مجاهدان راه خدا هستند و از سوی دیگر فرماندهٔ اسب‌سواران در آن جنگ، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود. همچنین کوه از آن جهت نزد خداوند سبحان عظمت دارد که از یک سو، خود خداوند آفرینندهٔ آن است و به اسرار و دقایق خلقت آن بیش از همه آگاه است و خود به برخی از اسرار آن اشاره نموده است (از جمله اینکه کوه‌ها مانع لرزش‌های شدید زمین در مدار خود می‌شوند و





فشارهای درونی زمین را مهار می‌کنند) از سوی دیگر برخی کوه‌ها محل نزول فرشته وحی و آغاز نبوت بوده است.

خلاصه این‌که همیشه به امور پرارزش و مهم سوگند یاد می‌شود؛ بنابراین سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده، و همین امر سبب اندیشه هر چه بیشتر در آنها می‌شود، اندیشه‌ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می‌سازد و راهی به سوی خدا می‌گشاید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۹). ۲. در سوگندهای بشری، مقسم^۱ به، محدود به جنبه‌های خاصی است و فقط در نظر سوگند یادکننده دارای ارزش و احترام است، و اگر جنبه عمومی هم داشته باشد و در نظر همه باعظمت و گرانقدر باشد، باز مقصد آن، امری شخصی و بی‌ارزش و معمولاً به نفع و سود خود سوگند یادکننده است؛ ولی در سوگندهای قرآن، هم موارد سوگند بسیار باعظمت و دقیق هستند که هیچ‌کس نمی‌تواند ارزش و اهمیت آن را انکار کند، و هم مقصود از آنها امر بسیار بزرگ و عظیمی است و هم سود آنها عاید انسان‌ها می‌شود، نه سوگند یادکننده، که او اصلاً نیازی به این سوگندها ندارد. این ما انسان‌ها هستیم که نیاز به سوگند داریم تا امور دقیق را باور کنیم.

سوگندهای قرآن، در واقع، تمام هستی را جولانگاه فکر بشری قرار داده، وی را در جهان محسوسات و جهان ماوراء الطبیعه و متافیزیک به پرواز در آورده و زمین، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشان‌ها، روح و وجدان، فرشتگان، روز رستاخیز و به طور کلی همه آنچه را که بشر می‌بیند و نمی‌بیند، به او عرضه کرده است تا همه و همه را مورد مطالعه قرار دهد، با تحقیق و دقت همه جانبه، آنها را بررسی نماید، از این رهگذر، علوم متنوعی کسب کند، با آگاهی و شناخت واقع‌بینانه به آفریننده با عظمت و مدیر و توانای آنها پی ببرد، خود را از ورطه جهل و نادانی برهانده به زندگی حیات‌بخش و ابدی راه یابد و با هستی مطلق مرتبط شود (رک: طاهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۳۳).



۴. مقسمٌ به در سوگندهای بشر، غالباً ارزش واقعی ندارد؛ بلکه چون سوگند یادکننده، آنها را عزیز و دوست می‌دارد، به آنها سوگند می‌خورد. اما در سوگندهای قرآن تمام مقسمٌ به‌ها ارزش واقعی و حقیقی دارند و نزد همه عزیزند. نزد خدا عزیز و محبوب‌اند؛ چون آفریده‌های او هستند، و نزد انسان‌ها عزیز و محبوب‌اند؛ چون از آنها نفع می‌برند و در زندگی روزمره نیاز شدیدی به آنها دارند. از سوی دیگر، این امور، خود دلیل روشنی، بر آفریننده قادر و توانا هستند؛ چرا که این طبیعت و نظام دقیق آفرینش نمی‌تواند بدون مدبر آگاه باشد (رزاقی، ۱۳۶۱، ص ۱۱).

۵. تفاوت دیگری که بین سوگندهای قرآن و سوگندهای انسانی وجود دارد، این است که سوگندهای قرآن دنیایی از معرفت و آگاهی را در خود جای داده و بشر را به مطالعه در عالم هستی دعوت کرده است. قرآن در چهل موردی که قسم یاد کرده، علاوه بر خدا به موضوعاتی از قبیل نفس، خورشید، ماه، ستارگان، ملائکه، آسمان، زمین، شب، روز و ... سوگند یاد کرده که یک جهان عظمت دارند و بشر را به مطالعه و بررسی عظمت خود دعوت می‌کنند؛ ولی عرب جاهلی به شراب، آلات موسیقی، چشم و ابروی معشوقه و امثال اینها سوگند می‌خورد و شاهد بر این مدعا سوگندنامه‌هایی است که از شعرای جاهلیت در دست است (طاهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۰۷).

۳. تفاوت از جهت مقسم علیه

انسان‌ها به هر امر پیدا و ناپیدایی سوگند می‌خورند و از رهگذر آن در صدد اثبات یا تأکید مقسمٌ علیه برمی‌آیند. توضیح آنکه کارایی سوگند در میان انسان‌ها رفع تردید از مقسمٌ علیه است، اما در مورد سوگندهای قرآن باید گفت که اولاً خداوند برای هر امری سوگند یاد نمی‌کند، بلکه مقسمٌ علیه در سوگندهای قرآنی معارف مربوط به توحید، نبوت، معاد است که برای آنها در آیات دیگر قرآن، ادله عقلی مستقیم و غیرمستقیم اقامه شده است.

ثانیاً خداوند متعال نسبت به گفته خویش هیچ‌گونه تردیدی ندارد تا برای رفع آن، نیاز به استفاده از سوگند داشته باشد؛ زیرا تردید از صفات نقصی است و تغایر با علم مطلق خداوند است. در این خصوص در بخش اول از تفاوت‌ها به تفصیل سخن گفته شد.



ثالثاً اگرچه خداوند برای رفع تردید مخاطب از سوگند استفاده کرده، اما این دلیل بر نیازمندی خداوند به استفاده از سوگند نیست؛ زیرا حالات مخاطب قرآن، متفاوت است و قرآن به اقتضای بلاغت خود، گاه از صنایع بلاغی نظیر سوگند و گاه از روش استدلال و ... برای رفع تردید نسبت به مقسم علیه بهره برده است.

در مقام جمع بندی این بخش باید گفت که سوگندهای قرآنی و سوگندهای رایج در بین مردم با یکدیگر تفاوت ماهوی و اساسی دارند که سرمنشأ آن به تفاوت حالف و شاخصه های ذاتی آن بر می گردد. ضمن این که استعمال سوگند در کلام خداوند دارای حکمت هایی است که تبیین آنها در فهم سوگندهای قرآنی مؤثر است و مانع از پیدایش انگاره های باطل نسبت به قرآن می شود. در ادامه به برخی از حکمت های سوگندهای قرآنی اشاره می شود.

حکمت های بکارگیری سوگند در کلام خداوند متعال

برای استعمال سوگند در قرآن، حکمت هایی بیان شده است که برخی از آنها عبارت اند از:

۱. تأکید

یکی از فراگیرترین حکمت ها و اغراض سوگند، تأکید و اثبات مقسم علیه است. سوگند از دیدگاه نحوی، جمله ای است که خبر را تأکید می کند؛ بنابراین از شیوه های تأکید شمرده می شود (زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۹۱؛ ابوالفتوح، ۱۹۹۵م، ص ۲۳۹).

سوگند در میان اسلوب های تأکید، بالاترین درجه را داراست. کسی که سوگند یاد می کند، با قرین نمودن گفتار خود به شیء ارزشمند و دارای ارج، آن را به پذیرش نزدیک می سازد و تمام کوشش خود را برای برطرف ساختن تردید و دودلی مخاطب به کار می برد. به همین خاطر و نیز ایجاد پیوند میان درستی گفتار و ارزش و شرافت چیزی که به آن سوگند یاد می شود، سوگند، ساده ترین گواه برای اثبات یک مدعا است که گاه جایگزین گواه و دلیل و مدرک نیز می شود.



در واقع، سوگند همیشه برای تأکید است و این نشان می‌دهد اموری که برای آن سوگند یاد شده از امور کاملاً جدی و مؤکد هستند. از این گذشته هر گاه گوینده‌ای سخن خود را قاطعانه بیان کند، از نظر روانی در قلب شنونده بیشتر اثر می‌گذارد، مؤمنان را قوی‌تر و منکران را نرم‌تر می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۷:۱۹).

بر مبنای جایگاه بلاغی بحث تأکید باید گفت که اصل، آن است که اگر مخاطب سخن نسبت به مطلب بیان‌شده پیشینه ذهنی و تردید ندارد، بر گوینده است که در بیان سخن خود به مقدار نیاز بسنده نماید. در چنین حالتی، کلام از هر گونه ادوات تأکید عاری است و به صورت ساده القا می‌شود؛ مانند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾ (البقره: ۲۸۲).

چنانکه ملاحظه می‌شود آیه شریفه متضمن دستوری است که مخاطبان آن از تردید و انکار نسبت به آن میرا هستند؛ چون قبلاً به اسلام گرویده‌اند و ایمان دارند و منظور متکلم فقط آگاه ساختن مخاطب است. از این رو هیچ یک از ادوات تأکید در آیه به کار نرفته است.

اما اگر مخاطب درباره رد یا قبول سخن تردید داشته باشد، در اینگونه موارد بهتر آن است که با آوردن مؤکد، حکم و سخن تقویت گردد؛ مانند ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ مِّن نُّرَابٍ مِّن نُّطْقَةٍ مِّن عِلْقَةٍ﴾ (الحج: ۵). و اگر مخاطب، منکر حکم است، در اینجا باید متناسب با شدت انکار او سخن تقویت شود تا انکار مخاطب برطرف گردد. آیات کریمه‌ای از سوره یس به خوبی رابطه تأکید با انکار مخاطب را نشان می‌دهند. در این آیات، حکایت رسولان الهی یاد می‌شود که وقتی با تکذیب مردم مواجه شدند، گفتند: ﴿إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾ که کلام آنان با «إِنَّ» و اسمیه بودن تأکید شده است و آنگاه که مردم بر انکار خود افزودند و گفتند: ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِن شَيْءٍ إِن أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾ آنان نیز بر تأکید خود افزودند و گفتند: ﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾. در این عبارت، افزون بر آن



دو تأکید، دو تأکید دیگر افزوده شده است: ﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ﴾ که در تأکید، سخنی همانند قسم است و لام تأکید (رک: نصیریان، ۱۳۹۳، ص ۵۳-۵۴).

با توجه به آنچه یاد شد، سوگندهای قرآن در مواردی آمده است که مخاطبان نسبت به آن ناباوری یا دیرباوری داشته‌اند. این تردید و ناباوری، گاه در گفتار جلوه‌گر شده است و گاه در عمل. در آیه ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلٌّ إِيَّايَ وَرَبِّي﴾ (یونس: ۵۳)، آنان که از پیامبر درباره واقعیت داشتن قیامت می‌پرسند، نسبت به این مسأله تردیدی انکارآمیز دارند و در پاسخ، خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید: «بگو آری، قسم به پروردگارم!».

گاه این تردید و انکار در گفتار بیان نشده، اما حالت و کردار مخاطب به گونه‌ای است که نشانه‌های تردید و انکار در او هویدا است. در این صورت نیز تأکید نیکوست. در سوره شمس ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ و ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (الشمس: ۱۰-۹) سوگندهایی پی‌درپی یاد می‌شود برای تأکید. در مقام سخن، ممکن است کسی منکر آن نشود که رستگاری انسان در گرو پاکی نفس، و ناکام ماندنش در پی آلودگی آن است؛ اما در مقام عمل، وقتی نسبت به پالایش نفس بی‌توجه و مشغول به آرایش آن است، گویا این سخن را نپذیرفته است.

گاه ممکن است مخاطب مستقیم سخن، دچار تردید و انکار نباشد اما روی سخن با کسانی باشد که آن را می‌شنوند. در این صورت نیز برای رفع تردید و انکار آنها سخن با تأکید همراه می‌شود. آیاتی که خطاب به پیامبر ﷺ و همراه با سوگند است، از این جمله‌اند: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (یس: ۳) یا سوره ضحی: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ (الضحی: ۳). در اینجا رسول اکرم ﷺ در نبوت خود یا اینکه خدا او را ترک نکرده و دشمن نمی‌دارد، تردیدی ندارد؛ بلکه این تأکید برای دیگرانی است که چنین گمانی دارند.

درک فضای فکری و عملی مخاطبان و رعایت حال آنان در سخن گفتن، مسأله‌ای است که گوینده آگاه و تیزبین به آن توجه دارد و یکی از نمودهای رسایی و بلاغی



سخن است. شاید به همین دلیل باشد که سوگندهای قرآن در سوره‌های مکی، متمرکز است چراکه برای زدودن فضای تاریک شرک و گمراهی، سخنان توحیدی می‌بایست با قاطعیت و استواری ابراز می‌شد (رک، خرقانی، ۱۳۸۳، ۹۶).

نکته مهم در این باب که می‌تواند مورد شبهه واقع شود این است که اگر تأکید نهفته شده در سوگند برای مؤمنان است، آنان بدون سوگند نیز ایمان آورده و تسلیم شده‌اند و اگر برای کافران و منکران است، به حال آنان سودی نخواهد داشت، زیرا اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند.

در پاسخ به این پندار باید به دو مطلب اشاره و تأکید کلام براساس سوگند را با توجه به آن‌ها تبیین نمود:

درجات ایمان و کفر تفاوت دارد و همه مؤمنان و منکران در یک رتبه نیستند، برای افرادی که ایمان غفلت‌آلود دارند، همراه بودن کلام با سوگند، هشدارآمیزتر و کارآمدتر است و چه‌بسا این سوگندها در گروهی از اهل کفر کارساز افتد و آنان را به باور نزدیک سازد. بنابراین سوگند یاد کردن برای درجات ضعیف مؤمنین و منکرین، ثمربخش است و حتی به مؤمنان راستین نیز اطمینان بیشتری خواهد بخشید و حجت آنان در برابر معاندان لجوج خواهد بود.

یکی از پژوهشگران قرآنی در این زمینه می‌نویسد: «استعداد و قابلیت افراد نسبت به پذیرش حق متفاوت است؛ انسان‌های پاکی که فطرت خویش را نیالوده‌اند، با اندک اشاره‌ای پاسخ گفته و دریچه دلشان را به نور هدایت می‌گشایند، اما نفسی که بر آن زنگار جهل و بی‌خردی نشست و تاریکی باطل، آن را پوشانده باشد، به آسانی تکان نمی‌خورد؛ بلکه نیازمند هشدارهایی کوبنده و تأکیدآمیز است تا از انکار خود کنده شود. سوگند، از شیوه‌های تأکید است که با خود برهانی قانع‌کننده به همراه دارد و خصم را به سوی اعتراف سوق می‌دهد» (القطان، ۱۴۲۱، ص ۲۹۰).

علاوه بر این، حداقل جایگاه سوگند در اسلوب بلاغی، تضعیف فکر مخالف و ایجاد تردید نسبت به باورهای او و توجه دادن به مقسم‌علیه است. بر این اساس، قرآن کریم به پیروی از روش عرب، هنگام تأکید بر خبرهای خود، از سوگند استفاده کرده است



تا آنها را تثبیت کند و اندیشه مخالف را از آن برکند. گرچه ممکن است قسم همیشه نتواند مخاطب را به تصدیق وادارد، اما بسیار اتفاق می‌افتد که باعث تضعیف فکر مخالف می‌شود و با ایجاد شک انسان را به تفکر در مطلبی وامی‌دارد که به خاطر آن سوگند یاد شده است (بدوی، بی‌تا، ص ۱۷۰).

اصولاً وقتی مخاطب، منکر یا مردّد باشد، گوینده وظیفه‌ای بلاغی دارد که سخن خود را با تأکید درآمیزد و آن را قاطعانه بیان کند و پذیرفته نشدن سخن وی از سوی مخاطب، این وظیفه را ساقط نخواهد کرد و همان دلیلی که وی را با وجود انکار مخاطب به سخن گفتن وامی‌دارد، آوردن مؤکد را نیز روا می‌سازد.

سوگندهای قرآنی تأکید صرف نیست؛ بلکه تأکیدی با آمیزه استدلال و برهان است و در هر جا متناسب با مطلب، به اموری سوگند یاد شده است که با اندیشه در آنها درستی آن مطلب اثبات می‌گردد (رک: خرقانی، ۱۳۸۳، ص ۹۲).

۲. تعظیم مقسم به

یکی دیگر از حکمت‌های استعمال سوگند، تعظیم و بزرگداشت مقسم به است. گرچه غرض مستقیم سوگند، به مقسم علیه یا مطلبی که برای آن سوگند یاد می‌شود برمی‌گردد، اما لازمه معنای سوگند، تعظیم مقسم به یا چیزی است که به آن سوگند یاد می‌شود. زیرا سوگند خوردن به چیزی، لزوماً بیانگر اهمیت و شکوه آن چیز نزد سوگند خورنده است؛ بنابراین عظمت مقسم به به‌طور تبعی و ضمنی در سوگند نهفته است. به‌ویژه آنجا که مقسم علیه ذکر نشده و به مقسم به اکتفا گردد، تکیه اصلی بر مقسم به است؛ همانند: ﴿قَالَ قَرَأَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ﴾ یا ﴿وَالْفَجْرِ﴾ و لَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ.

سید قطب می‌نویسد: «خداوند به موجودات جهان سوگند یاد می‌کند تا افرادی را که از ارزش و عظمت آنها بی‌اطلاع اند آگاه ساخته و نشانه‌های علم و قدرت آفریننده آنها را بشناساند» (قطب، ۱۴۲۵، ج ۶، ص ۳۹۱۶). «خداوند سبحان نیازی به سوگند ندارد، اما این سوگند به مقسم به بزرگی و شکوه می‌بخشد؛ چرا که خداوند سبحان جز به امری که عظیم باشد، سوگند یاد نمی‌کند» (همان، ج ۵، ص ۲۹۵۸).



مفسران در مورد وجوه تعظیم مقسم^۲ به مطالبی دارند که در بخش‌های قبلی به برخی از این وجوه اشاره شد. طبرسی می‌گوید: «خداوند به آنچه از آفریده‌های خود خواست سوگند یاد می‌کند به جهت نشان دادن عظمت قدرتش و زیادی منافعی که آنها در بردارند» (طبرسی، ۱۳۷۲ق، ۴۸۹:۱۰). «خداوند به این اشیاء سوگند یاد نموده به جهت منافع فراوانی که در آنها برای بندگان وجود داشته و به خاطر نشانه‌هایی که بر یگانگی و وحدانیت وی و آثار قدرت نامتناهی‌اش در آنها نمودار بوده است» (همان، ج ۹، ص ۱۵۲).

مهم‌ترین وجه در این خصوص عبارت است از این‌که مصنوعات خداوند - که به‌عنوان مقسم^۲ به در سوگندهای قرآنی به کار رفته‌اند - همگی بر این امر دلالت دارند که مربوب رب بوده و تحت تدابیر ربوبی خداوند قرار دارند و همین اختصاص به رب داشتن نیز گواه بر عظمت و شرافت آن مصنوعات است. خداوند سبحان در کلام خود به بسیاری از آفریده‌هایش مانند آسمان و زمین، خورشید و ماه و ستاره، شب و روز، فرشتگان، مردم، شهرها و میوه‌ها سوگند یاد کرده است و این به خاطر شرافتی است که به واسطه استناد آفرینششان به خداوند در آنها نهفته است و او مدبر آنهاست که سرچشمه هر ارج و ارزش است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۷، ص ۱۲۲).

۳. اشاره به اسرار و حکمت‌های نهفته در مقسم^۲ به

یکی دیگر از غرض‌هایی که برای سوگندهای قرآنی یاد می‌شود آن است که خداوند متعال با سوگند یاد کردن به این پدیده‌ها می‌خواهد انسان را به آنها توجه دهد و به اسرار، حکمت‌ها، فایده‌ها و آیت‌هایی که در آنها نهفته است، رهنمون شود. در چگونگی رهنمود این پدیده‌ها و بهره‌هایی که از تدبیر در آنها به دست می‌آید، بیان‌های چندی وجود دارد. برخی فایده سوگند را پی بردن به اسرار و منافع خود این پدیده‌ها ذکر می‌کنند و برخی این فایده را در پی بردن به یگانگی، قدرت و عظمت خالق متعال و تسلیم شدن در برابر فرامین او و پیامبرش می‌دانند. در اینجا به سه توضیح درباره چگونگی این فایده‌ها اشاره می‌شود:



خداوند سبحان به امور پیدا و ناپیدای هستی سوگند یاد می‌کند تا اندیشه انسان را به گردش و تدبّر در این امور وادارد و از این راه دریچه‌های دانش را به روی او بگشاید و او را در وادی علوم سیر دهد و بر منافع این امور واقف گرداند. طنطاوی در تفسیر خود می‌گوید: «خداوند به چهل گونه از آفریده‌های خود سوگند یاد نموده که بیست قسم از آنها مربوط به موجودات آسمانی و عالم بالاست و بیست قسم دیگر مربوط به موجودات زمینی و عالم پایین است. بر بندگان خود امر فرموده که درباره همه این موجودات جهان بالا و پائین، نیک بیندیشند و از این رهگذر، علم حساب و هندسه و طبیعی و شیمی و عمران و روانشناسی و خلاصه همه علوم و دانش‌های بشری را توسعه دهند و پرده‌های جهل را از آئینه تمام‌نمای فکر انسانی بزدایند. چون هیچ‌یک از دانش‌ها و علوم بشری از چیزهایی که قرآن به آن سوگند خورده است، خارج نیست و همان‌هاست که موضوعات آن علوم را تشکیل داده و از آنها بحث می‌نماید. به تعبیر دیگر، سوگندهای قرآن، کلید دانش‌هاست؛ زیرا قرآن در این سوگندها خلاصه و اصل و ذات اشیاء را ذکر نموده تا اندیشه‌ها را متوجّه آن کند و دانشمندان را به بحث و تحقیق در آن تشویق نماید. اما متأسفانه به آنها توجه نکردند و از دقت و مطالعه در سوگندهای قرآنی غافل و از هدف آن بی‌اطلاع ماندند و محققان و دانشمندان اسلامی درباره این‌گونه مسائل و حقائق تحقیق و پژوهش نکردند و از این اعجاز بزرگ علمی قرآن پرده‌برداری ننمودند» (طنطاوی، ۱۳۵۰ق، ج ۲۵، ص ۲۶۵).

محمد عبده، نیز می‌گوید: «در قرآن کریم سوگندهای گوناگونی به زمان‌ها و مکان‌ها و چیزهای دیگری وجود دارد و سوگند در موردی است که سوگند یادکننده می‌ترسد از اینکه اگر بر خلاف آن را انجام دهد، مورد مؤاخذه قرار گیرد. پناه به خدا اگر در مورد او این چنین توهم شود. از طرفی خداوند در تأکید گفتارش نیازی به سوگند ندارد؛ لذا این سؤال پیش می‌آید که چرا این سوگندها در کلام خداوند آمده است؟ در پاسخ می‌گوییم: وقتی به همه چیزهایی که قرآن، سوگند خورده دقت



می‌کنی، می‌بینی یا از چیزهایی هستند که بعضی از مردم آن را انکار می‌کرده‌اند و یا در اثر اینکه از فایده آن بی‌اطلاع بوده، تحقیر کرده‌اند و خلاصه آنکه از حکمت خداوند در آفرینش آنها غافل بوده‌اند. این سوگندها به همه آنها پاسخ داده و مردم را از شک و وهم و غفلت بیرون آورده و موقعیت هر کدام از موجودات را به درستی نشان داده و حقایق امور را آشکار ساخته است. مثلاً سوگند به قرآن و قیامت بدان جهت است که بدانند قیامت حتماً واقع می‌شود و قرآن بی‌شک کلام الهی است. همچنین با این امر عظمت و بزرگی هر دو را نشان داده است؛ چون در اولی سعادت و شقاوت انسانی مطرح است و در دومی، وسیله هدایت و شفای دردهای انسان قرار دارد. همچنین سوگند به ستارگان به این علت است که موقعیت و ارزش آنها دانسته شود؛ چون عده‌ای در اثر غفلت از مصالح و حکمت آفرینش ستاره‌ها، آنها را مورد تحقیر قرار می‌داده و نحس می‌شمردند و جمعی دیگر نیز ستارگان را پرستش می‌کردند که خداوند آنها فهماند که همه ستاره‌ها آفریده‌های او هستند و هیچ‌گونه دخالتی در سرنوشت انسان ندارند».

سپس عبه اضافه می‌کند: «مسئله مهم این است که پیروان بعضی از ادیان قبل از اسلام، برای این موجودات مادی ارزشی قائل نبوده، آنها را پست و ناچیز می‌شمرد و توجه به آنها را موجب دوری از خدا می‌دانسته‌اند. خداوند به بیشتر این موجودات سوگند یاد کرده تا میزان عنایت خود را به آنها روشن کند و به مردم بفهماند که باید در وجود آنها دقت و مطالعه کرده و از این رهگذر به اسرار هستی و آفرینش پی ببرند، از حکمت خداوند آگاهی یابند و راه بهره‌برداری و استفاده از وجود آنها را برای بهزیستی خویش پیدا کنند» (عبه، ۱۹۸۵م، ص ۹).

یکی دیگر از فایده‌ها و حکمت‌های مقسم به آن است که با اندیشه‌ورزی در این پدیده‌ها که از آثار قدرت، ربوبیت و حکمت خداوند هستند، انسان به یگانگی، قدرت و عظمت خالق پی خواهد برد و از این طریق، پذیرش درستی خبرهای غیبی و



پدیدآورنده این امور بر او آسان خواهد شد. هر کس در مقسم^۱ به تفکر کند و شایستگی بحث و استنباط علمی را داشته باشد، در نهایت با توفیق الهی به ایمان دست خواهد یافت و به تسلیم شدن در برابر آنچه به آن سوگند خورده می‌شود، رهنمون خواهد شد؛ زیرا این پدیده‌ها از آثار قدرت کامل، علم محیط و حکمت عظیم الهی است؛ بنابراین آنچه او از قضایای غیبی - که خود به وجود آورنده آن است - خبر می‌آورد، حتماً راست و درست خواهد بود و این گونه است که تأکید خبر - که مقسم^۱ به باشد - حاصل می‌شود.

به نظر می‌رسد غرض از سوگند در بسیاری از سوگندهای قرآن به پدیده‌های طبیعی، جلب نظر مخاطبان به آیات ربوبیت خداوند در جهان هستی باشد که در پی آن، یگانگی معبود و بی‌شریک بودن او و سپس حقانیت فرستاده وی و وحیانی بودن قرآن و نیز حق بودن رستاخیز به اثبات خواهد رسید. کسی که به آفریننده این پدیده‌ها ایمان داشته باشد، در درستی روز جزا و الهی بودن قرآن شکی نخواهد داشت (رک: میدانی، ۱۴۰۹ ق، ص ۴۷۳).

۴. استدلال

از جمله حکمت‌های استعمال سوگند در کلام خداوند، استدلال بر هدفی است که در آن سوگندها نهفته است؛ مثلاً در قرآن ﴿وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (یس: ۲-۳). از آنجا که قرآن بالاترین معجزه پیامبر و بهترین دلیل بر نبوت آن حضرت می‌باشد، به همین دلیل مورد قسم واقع شده است. در حقیقت، این سوگند استدلالی بر نبوت است (قرشی بنایی، ۱۳۷۵ ش، ج ۹، ص ۵۹).

علامه طباطبایی رمز این رابطه برهانی میان سوگندها و جواب آنها را به صورت قاعده‌ای کلی، چنین بیان کرده است: «و هنگامی که در سوگندهای سخن الهی دقت کنی و در آن بیندیشی، درخواستی یافت که مقسم^۱ به در آن‌ها برهانی بر درستی جواب قسم است؛ مانند گفتار خداوند متعال درباره رزق که می‌فرماید: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾ (الذاریات: ۲۳)؛ چراکه ربوبیت آسمان و زمین، سرمنشأ روزی دادن به



مخلوقات است. نیز در سوگند به جان پیامبر ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (الحجر: ۷۲)، زندگی پیامبر که پاک و تحت حفاظت عصمت الهی بوده، نشانگر مستی، بی‌خردی و کوردلی مشرکان دانسته شده است. وجه استدلال مقسم به بر مقسم علیه این است که خداوند متعال انبیاء را به طور عام و رسول خدا ﷺ را به طور خاص برای هدایت انسان‌ها و نجات دادن آن‌ها از ضلالت فرستاده است تا آنان را از سرمستی شرک و کفر برهانند. در این جا به عمر رسول خدا ﷺ قسم یاد شده است تا دلیلی بر هدایت‌گری او به صراط مستقیم باشد (سبحانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۲).

همچنین در آیات ۱ تا ۱۰ سوره شمس ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا* وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا* وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا* وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا* وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا* وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ این نظام استواری که به نفس الهام‌شده و تشخیص‌دهنده پلیدی و پاکی پایان می‌یابد، خود دلیلی است بر رستگاری کسی که آن را پاک می‌دارد و ناکامی کسی که آن را آلوده می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۲۳۷).

آن‌چه بیان شد، فقط گوشه‌ای از مهم‌ترین حکمت‌های استعمال سوگند در قرآن است. بررسی مجزای هر کدام از آیاتی که در آن‌ها از اسلوب بلاغی قسم استفاده شده است، می‌تواند رهنمونی به حکمت‌های بیشتر باشد؛ اما آنچه باید بدان توجه شود این است که این حکمت‌ها مجزای از هم‌دیگر نیستند. خداوند با در نظر گرفتن نوع مخاطب خود و عرف عام عرب، از سوگند به‌عنوان یک فن بلاغی استفاده نموده و ضمن آن استدلال کرده است که در بطن آن استدلال، بیان عظمت پدیده‌های آفرینش، تأکید بر سخن و تأثیر در مخاطب هم وجود دارد. عمده این استدلال هم در نهایت به اثبات ربوبیت حضرت حق در تمام ابعاد و جلوه‌های هستی باز می‌گردد که در خلال دعوت به تفکر و تدبر در پیدا و پنهان آفرینش محقق می‌شود.

نتیجه‌گیری

عده‌ای چنین شبهه کرده‌اند که تسری قواعد استعمال سوگند در میان انسان‌ها به سوگندهای قرآنی، محذوراتی را به دنبال خواهد داشت؛ اما بررسی اطراف این شبهه و دستیابی به سرمنشأ این پندار، زمینه را برای برچیدن محذورات ادعایی فراهم می‌آورد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. همسان‌انگاشتن خداوند با انسان در مقام کلام و نادیده گرفتن ادله فراوان

عقلی و نقلی

توضیح آن‌که طراح شبهه بدون توجه به تفاوت‌های ذاتی خداوند و انسان در تمامی ابعاد و جهات، از جمله در مقام سخن و کلام چنین پنداشته است که خداوند به دلیل استفاده از قواعد سخن و کلام انسان‌ها در محذورات انسانی از جمله جهل، نیاز و ناتوانی خواهد افتاد. حال آن‌که برای اصل وجود خداوند و اثبات صفات کمالی و نیز سلب اوصاف نقصانی از او براهین متعدد عقلی و نقلی اقامه شده است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. بر اساس این براهین، خداوند در مقام واجب‌الوجودی خود برخوردار از علم و حکمت مطلق و نیز بی‌نیازی محض است.

بنابراین اگر در کلام خداوند با محذوری مواجه می‌شویم، بایستی به توجیه آن بر اساس آن صفات کمالی بپردازیم، نه این‌که منکر همه ادله شویم. استعمال سوگند در کلام خداوند نیز همین‌گونه است. این درست است که خداوند برای تفهیم منظور خود به مخاطب از سخن و قواعد بلاغی آن نظیر سوگند بهره برده، اما این بدان معنا نیست که تمامی اقتضائات کلام انسانی بر آن مترتب است.

۴. یکسویه‌نگری به کلام خداوند و نادیده‌انگاشتن سایر جنبه‌های کلام

یکی دیگر از عوامل پیدایش پندارهای نادرست نسبت به سوگندهای قرآنی این است که تصور کنیم خداوند در مقام سخن، فقط از اسلوب بلاغی نظیر سوگند بهره برده و به سایر جنبه‌های آن توجه نکرده است. خاستگاه چنین مدعایی، یکسویه‌نگری



به قرآن در مقام سخن و نیز همسان پنداشتن قرآن با سایر کتب علمی است. توضیح آن که قرآن برخلاف سایر کتب، در صدد هدایت انسان‌هاست و اعجاز بلاغی آن چنین ایجاب می‌کند که متناسب با احوال گوناگون مخاطبان، بیان‌های مختلفی داشته باشد. به همین جهت، گاه از سوگند، گاه از استدلال و ... در آن استفاده شده و همان‌گونه که بیان شد، در برخی از موارد، در سپس سوگند، استدلال وجود دارد.

۵. تحلیل نادرست از فرآیند سوگند

بر اساس باور طراح شبهه، در فرآیند تحقق سوگند، شرط اساسی این است که ارزش مقسم^۵ به از مخاطب بالاتر، و بین آن دو یک نوع ارتباط عاطفی برقرار باشد؛ حال آن که قرآن به اموری ناچیز سوگند خورده است. چنین پنداشتی به تحلیل نادرست از فرآیند تحقق سوگند باز می‌گردد. آن‌چه در خصوص مقسم^۵ به شرط است، ارزشمندی آن نزد کسی است که سوگند یاد می‌کند، و اگر مخاطب نسبت به این ارزشمندی نزد حالف واقف باشد، به اهمیت مقسم^۵ علیه پی خواهد برد.

خداوند در قرآن به اموری قسم یاد کرده که نزد خود او از شرافت و عظمت برخوردار است؛ زیرا مصنوع و مخلوق خود او هستند و تحت تدابیر ربوبی او قرار دارند. آن‌چه مهم است، این است که مخاطب قرآن بداند که خداوند به انحاء مختلف از جمله روش سوگند مترصد توجه دادن انسان به این مطلب است.

۶. عدم توجه به حکمت‌های استعمال سوگند در قرآن

همان‌گونه که بیان شد، استعمال سوگند در کلام الهی از پشتوانه حکمت مطلق الهی برخوردار است. بنابراین، تمام سوگندهای قرآنی دارای حکمت خاص خود هستند و بررسی تک‌تک آیاتی که در آن‌ها از اسلوب سوگند استفاده شده است، می‌تواند رهیافتی به حکمت سوگندهای قرآنی باشد.





فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن هشام، عبدالملک، *السيرة النبوية*، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۵۵ق.
۲. ابوالفتوح، محمدحسین، *اسلوب التوكید فی القرآن الکریم*، بیروت: مكتبة لبنان، ۱۹۹۵م.
۳. اشعری، ابوالحسن، *اللمع فی الرد علی اهل الزيغ*، قاهره: المكتبة الازهریه للتراث، [بی تا].
۴. بدوی، احمد، *من بلاغة القرآن*، قاهره: دار نهضة مصر، ۲۰۰۵م.
۵. بهشتی، محمدحسین، *خدا از دیدگاه قرآن*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۶. تفتازانی، سعدالدین، *شرح المقاصد*، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۷. توفیقی، حسن، *تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید*، قرآن شناخت، شماره ۹، بهار و تابستان، ۱۳۹۱.
۸. جوادی آملی، عبدالله، *انسان از آغاز تا انجام*، چاپ دوم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
۹. جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر موضوعی (توحید در قرآن)*، چاپ چهارم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷.
۱۰. جوینی، عبدالملک، *الارشاد الی قواطع الادله فی اول الاعتقاد*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۱۱. حمصی رازی، سدیدالدین، *المنقذ من التقليد*، قم: مؤسسه النشر السلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۲. خرقانی، حسن، *حکمت‌های سوگند در قرآن*، فصلنامه الهیات و حقوق، شماره ۱۱، ۱۳۸۳.
۱۳. دورانت، ویلیام جیمز، *تاریخ تمدن*، مترجم: امیرحسین آریان پور، چاپ سیزدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.



۱۴. رازی، فخرالدین، *المطالب العالیه الی علم الالهی*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۵. رزاقی، ابوالقاسم، *سوگندهای قرآن*، قم: نشر توحید، ۱۳۶۱.
۱۶. زرکشی، محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
۱۷. سبحانی تبریزی، جعفر، *الاقسام فی القرآن الکریم*، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۷۸.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۱ق.
۱۹. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم: کتابخانه عمومی آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۰. شمس الدین، محمد بن ابی بکر المعروف به ابن قیم الجوزیه، *التبیان فی اقسام القرآن*، تصحیح: طه یوسف شاهین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۲ق.
۲۱. طاهری، حبیب الله، *درس های از علوم قرآن*، قم: نشر اسوه، ۱۳۷۷.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، تهران: ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
۲۴. الطبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، بیروت: دار قاموس الحدیث، [بی تا].
۲۵. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۶. طنطاوی، محمد سید، *الجواهر فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۵۰ق.
۲۷. طوسی، خواجه نصیرالدین، *قواعد العقائد*، لبنان: دارالغربه، ۱۴۱۳ق.
۲۸. عبده، محمد، *تفسیر جزء عم*، بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۵ م.



۲۹. علی بن محمد، ابن اثیر، *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، تهران: انتشارات اسماعیلیان، [بی تا].
۳۰. فراهی، عبدالحمید، *امعان فی اقسام القرآن*، قاهره: دارالمصنفین، ۱۳۴۹ق.
۳۱. فروهر، نصرت الله، *نگاهی به پیشینه سوگند و تقدس*، ره آورد گیل، بهار و زمستان ۱۳۹۰، شماره ۱۶-۱۷.
۳۲. قرشی بنایی، علی اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، چاپ دوم، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۵.
۳۳. القطان، مناع، *مباحث فی علوم القرآن*، چاپ سوم، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.
۳۴. قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، چاپ سی و پنجم، بیروت: دارالشروق، ۱۴۲۵ق.
۳۵. ماتریدی، ابومنصور، *التوحید*، تحقیق: دکتر عاصم ابراهیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
۳۶. مراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، لبنان، دارالفکر، ۱۳۷۱ق.
۳۷. مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، چاپ چهارم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، *سوگندهای پربار قرآن*، چاپ دوم، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۳۸۶.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، چاپ دهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۴۰. میبدی، محمدفاکر، *تحلیلی بر سوگندهای قرآن*، فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۳۷-۳۸، دوره ۱۳۸۳، ۱۰.
۴۱. المیدانی، عبدالرحمن حسن، *قواعد التدریس الامثل لکتاب الله عزوجل*، چاپ دوم، دمشق: دارالقلم، ۱۴۰۹ق.
۴۲. نصیریان، یدالله، *علوم بلاغت و اعجاز قرآن*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۳.